

## روضه خوی آبی

در اینجا قصد نداریم تاریخ واقعه کربلا را از سر بگیریم یا از چگونگی و حکمت این شهادت بحثی بمیان آوریم. از نتایج اجتماعی و دینی آن نیز چیزی نمیگوئیم. میخواهیم این عمل روضه خوانی و عادت نغزیه داری را که میان شیعیان معمول است و با وجود ضعف عقائد و قوت مخالف هنوز علمش بر پا و آوازش رسا است مطالعه کنیم به بینیم آیا طبقه جوان و متمدن مآب کشور که بنظر تعجب و گاهی تمسخر آن نگاه کرده این بساط سیاه پوش را تنگی برای جامعه میدانند حق دارند یا راه خطا میپیمایند. پس اجازه دهید قبلاً قدری مقدمه به چینیم:

مردم را وقتی درست نگاه کنید خواهید دید اکثر آنها حتی بد اندیشان زشت کردار در پس چهره خبیث و طبع حریص دارای حس نیک خواهی و سرشت کمال پرستی یا کی میباشند. مادی که بامنافع شخصی درگیرند و بنامین لوازم زندگی مشغول آن طبیعت پوشیده است: بد میگویند - کینه میورزند - حقوق اشخاص را فدای آمال خویش میکنند - و بالاخره چون حیوان درنده فاقد هر گونه احساسات لطیف انسانی می نمایند ولی وقتی تصادفاً منافع شخصی کنار می رود و انفاق می افتد در باره محیط و کسان دور از خود ابراز حب و بغض کنند - آنجائیکه پای مال و مقام اسم و علاقه در میان نیست اگر قضاوتی بزبان راست یا احساسی در قلب نمایند ملاحظه میکنید قضاوتشان ساده و صاف میشود - حاضر بتفکر و تأمل شده در تشخیص خوب و بد کمتر تردید

یا خطا مینمایند. باغماً نیز از عمل ناپسندانضجار داشته طبماً طرفداری از حق مینمایند.

خصوصاً موقعی که موضوع اجمع بگذشته با طرفین دعوی بازبگران يك افسانه باشند می بینید غالب اوقات و بلکه همیشه با شوق و حرارت خاصی طرفدار بیگناه و دشمن ظالم میشوند. این نکته را در سینماها چه در باره خود (که البته آدم خوبی هستید) و چه در باره سایر تماشاچیان دیده‌اید. در قصه‌ها نیز بآن برخورد کرده‌اید.

پس در هر کس يك طینت یا ک وجود دارد که اصولاً حق جو و روح خواه است. روی این زمینه می بیند در کلیه داستانها و رمانها فیلمها همه جا وصف پهلوانان و مدح نیکان است. هیچوقت آخر داستان کامیابی مرد لثیم یا سعادت‌مندی زن گریه ختم نمیشود. همیشه تاج پیروزی را بسر صاحب حسن یا صاحب کمال مینهند و آخر حق را بکرسی مینشانند.

ملل حقشناس از تاریخ مدد گرفته برای نزرگان دانش و پیشوایان فداکار مجسمه‌ها بریا میکنند جشن صدساله و هزار ساله میگیرند و در کتب و مقالات نام آنها را دائماً بخاطر جوانان می آورند. این مجسمه‌ها و پانتئون‌ها و قصرهای تاریخی و موزه‌های اروپا مگر از این لحاظ چه فرقی با معابد قدیم یا امامزادگان و بقاع متبرک ما دارند؟ در هر دو جا نسل امروز بزیارت نزرگان نسل دیروز رفته يك مشت احساسات یا ک میکند - تقدیس مینماید و میپرستد.

همانطور که برای تقویت عضلات بدن خود را وادار بحرکت و ورزش مینمائیم و فکر ما برای تدبیر امورزندگانی محتاج بتعلیم گرفتن

یعنی مشاهده و تجربه است روح انسانی نیز ناگزیر بتجربکات اخلاقی و آشنائی با ارواح بزرگ است تا فداکار بهارها به بیند - بسنجد و بپا هوزد و چون منظور اصلی کیفیت و نفس عمل است نه عامل آن در هر حال سرگذشت بزرگان خواه بصورت افسانه های شمری و میتواوژی باشد و خواه بصورت تاریخ جوانمردی بمنزله تمرین درسی دقیق است برای تعلیم بزرگواری . مگر اساس روضه خوانیهای ما غیر از این است ؟ بفرض که بر قضایای کربلا شاخ و برگ های زیادی بسته باشند یا اصلاحچین واقعه ای در عالم رخ نداده يك تراژدی بیش نباشد بالاخره چیست ؟ تجسم يك مشیت احساسات و فضائلی است که بنظر هموطنان ما پسندیده می آید . سرتاسر تظاهرات حقانیت -- شجاعت -- شهامت -- عزت نفس و بردباری است . اطاعت و یادوری را که بمالی ترین درجه امکان جمع شده است نمایش میدهد . اصحابی را وصف میکند که نمونه انضباط بوده اخلاص را بجان بازی رسانده با وجود یقین کامل بکشته شدن و ناکامی دنیا دست از پیشوای خود بر نداشته در میدان شهادت بر هم سبقت میجویند . برای انهدام این قوم قلیل که عظمت اراده و بلندبی آرمان نیروی فوق العاده بآنها بخشیده است حریر هزارها مرد جنگی گسیل داشته . خانواده را نشان میدهد که خود مؤسس سلسله بوده ملت عرب را از حال بردگی و درندگی بفرمانروائی دنیا سوق دادند و حالا بعوض چشیدن میوه ریاست و بهره برداری فتوحات دست از عقیده مطلق حق برنداشته باتمام عفت و بزرگی که برای ایشان فرض میشود خود را تسلیم زنجیر اسارت و تقوی شمشیر اهانت مینماید . در نهایت سختی دست از شکیبائی و عزت نفس بر نمی دارند .

\*\*\*

همانطوری که برای شخص نابرده رنج گنج میسر نمیشود برای اقوام و ملل نیز هیچوقت ناداده شهید، بقاء و عظمت حاصل نمیگردد. تمام افکار بزرگ دنیا با جوهر خون در صفحات قلوب بشر نگاشته شده. سقراط حکیم اگر بدست خود زهر حکومت را نمینوشید تعلیماتش شهره آفاق نمیشد. نشان صلیب که علامت مشخصه مسیحیت شده برای آن است که انتشار مذهب عیسی «ع» وابسته بمصلوبیت او بود گالیله ابطالیائی چون دم از گردش زمین زده حاضر باقرار بجهل نگردید خونش را ریختند. مگر انقلاب کبیر فرانسه و اعلامیه آزادی بشر کم شهید و فدائی داد؟

بطور کلی بنای هر ایده بزرگ با استخوانهای چند قربانی استوار گردیده است زیرا طبیعت پدر مالدار بخیلی است که نفائس داش و حقائق حکمت خزینه خود را آسان و رایگان با اولاد خویش نمی دهد. بالآخر گنج بیگران نشسته خوش دارد کود کانش بسمت او بدون دست دراز کنند. شادی و شیرین زبانیها کنند. بالاخره محروم برگردند. رنج و محنت برند تا گوشه از روزنه ذخائر را بنمایاند. دست از مال و جان برداشته دل و دین در راهش ببازند تا در کنار پذیرد. و تا جان شیرین در کف نهند بکف دیگر گوهری نستانند.

این شهادت عالی ترین درجه مردانگی است و گرانبهارین تحفه زندگان حق است که نام شهید را با تجلیل بریم و روح ما بیرواز درآید آیا باید خرده گرفت بر کسی که استراحت نفس را کنار گذارده باستقبال مجلسی میرود که در آنجا صحبت صفات عالی و صف افکار پاک شهیدان بمیان باشد و خود را خدمتگذار سالکان راه حقیقت بخواند. بفرض که چنین اشخاص با چنین کیفیات سابقه تاریخی نداشته باشد آیا نظایر

چنین احساسات هم در دنیا وجود نداشته؟ بفرض محبت رفتگان آه هم  
 رفگانی بقول شما معمول یابیکانه ناروا باشد و سر گذشت آنها آمیخته  
 با هزاران پیرایه آیا عشق بکمال و شنیدن کمالات قابل ملامت است؟  
 چه ضرر دارد سالی چند روز در برنامه اشتغالات فکری انسان  
 مختصر انصراف حاصل شده از تعقب مطامع مادی بسوی مدارج خالصتری  
 موقه انحراف نماید. قدم در عالمی غیر از عالم خود پرستی و محیطی  
 بالاتر از خواب و خوراک گذارد. اگر اهل شهامت است نمونه های بالاتر از خود  
 ببیند. اگر گرفتار محنت است بداند که تا المات شدیدتر هم قابل تحمل است.  
 اگر در دستگناه حکومت عامل ستمکاری است شاید پند گیر دوشرم کند.  
 خوب حالا کسی که در چنین مجلس نشست و در مقابل آنسار  
 بزرگ روح انسانی حیران گردیده چند لحظه خوبشتن را فراموش کرد  
 و آتش عشقش در اثر دمیدن هوای دوست (همان دوست باطنی طبعی  
 که در نهاد تمام افراد بشر است و قبلا اشاره نمودیم) شعله ور گشت -  
 قلبش بطپیدن در آمد و چشمش نیمی در اثر حسرت نیمی در اثر شوق  
 اشک بارید نگرفت انسان جامل موهوم پرستی است؟ و چون نیکه بایدام  
 عمر و اطوار جهان نگر بسته گذشته و حال را پر از نا ملایمات و غرق  
 در جهل و فساد دبدو یقین کرد که تنها راه علاج درد های شخصی و  
 جامعه بیدایش همان افکار و حکومت همان خصال است فکرش بخطرارفته؟  
 البته وقتی حس کند چنین علم داران عدلو مظاهر علم را (حقیقی یا خیالی)  
 لشکر بان دیو سیرت یکی بعد از دیگری با قسوت تمام پاره پاره مینمایند تا نش  
 بدردمیآید و جانش میسوزد خصوصاً اگر بیاد نظر برستم و ناحقی که بچشم دیده  
 و بن چشمیده است بیفتد بنابراین اگر بشر باشد میگرید و مینالد .... (پایان)